

مبارزه طبقاتی و رهایی زنان



پروانه قاسمی - جابر کلیبی

فهرست

- مقدمه
- من یک زنم پروانه قاسمی
- رهایی زنان تنها در مبارزه طبقاتی امکان پذیر است پروانه قاسمی- جابر کلیبی
- مروری بر وضعیت جنبش زنان در ایران و جهان پروانه قاسمی
- تاملی بر جنبش زنان و ارزیابی مشکلات آن پروانه قاسمی- جابر کلیبی
- موانع و مشکلات سازماندهی مستقل زنان پروانه قاسمی- جابر کلیبی
- جنبش زنان، مطالبات و اشکال سازمان یابی آن پاسخی به نابرابری جنسی پروانه قاسمی
- نقش زنان در انقلابات اجتماعی جابر کلیبی
- حدیقه، کارگر گونی بافی پروانه قاسمی

مقدمه

کتابی که در پیش رو دارید یک مجموعه از مقالاتی است که ما، پروانه قاسمی و جابر کلیبی در مورد مسایل زنان، در فرصت‌ها و به مناسبت‌های گوناگون نوشته‌ایم. انتشار این مقالات در یک کتاب از این واقعیت ناشی شده است که پراکندگی این مقالات موجب می‌گردد تا فکراساسی که در همه آن‌ها دنبال می‌شود، پیوستگی خود را از دست داده و باین ترتیب بطور ناقص دریافت شود. تهیه هرکدام از این مقالات، در زمان‌های معین و برای طرح یک یا چند مساله از انبوه مسایل زنان تنظیم شده است و در برگزیده بخشی از مسایل زنان می‌باشد. از این رو هنگامی که در مجموع و در ارتباط با هم قرار گیرند طبعاً دید وسیع‌تری را در اختیار خواننده می‌گذارند. تکرار نکته‌ها و مسایل هم‌گون که در برخی از این مقالات آمده است نیز به دلیل موضوع مشترکی است که در همه مقالات دنبال می‌شود. با این همه، هرچه بیشتر مسایل زنان را بشکافیم و در زوایای گوناگون آن‌ها به کاوش بنشینیم، به دلیل گستردگی و عمق این مسایل، باز هم قادر نخواهیم شد بطور کامل حق مطلب را در این زمینه اداء کنیم.

مسایل زنان با گستردگی تاریخی و عمق اجتماعی خود انبوهی از مسایل کهنه و جدید حل نشده را شامل می‌شود که در مراحل مختلف تاریخی جامعه استبداد زده ایران انباشت شده‌اند. جامعه ایران از زمانی که خود را شناخته همواره زیر استبداد و دیکتاتوری و سرکوب شدید قرار داشته است و ما حتا یک دوران مختصر را در طول تاریخ به یاد نداریم که مردم ما توانسته باشند نفس راحتی کشیده و اندکی به عنوان انسان‌هایی با حق و حقوق متعارف اجتماعی، به خود پرداخته باشند. استبداد مستمر در جامعه ایران، این جامعه را از رشد و تکامل طبیعی و پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و شخصیتی افراد آن باز داشته است. جنبش‌های آزادی خواهانه که زنان بنا بر نیازی که به تغییرات ساختاری در نظام اجتماعی و سیاسی مُسلط بر جامعه دارند، در آن‌ها شرکت وسیع کرده‌اند، هیچ‌گاه به اهداف خود نرسیدند و هر بار این زنان بودند که بیش از دیگران باید نتایج ارتجاعی و خفقان و ترور ناشی از شکست را تحمل می‌کردند.

بیاور ما، مسایل زنان، مسایل انقلاب اجتماعی ایران می‌باشند که پرداختن به آن‌ها یکی از وظایف مهم هر انسان آزادی‌خواهی است. ما به سهم خود کوشش می‌کنیم بخش مهمی از فعالیت‌های سیاسی و تحقیقی خود را در این راستا متمرکز کنیم.

پروانه قاسمی

جابر کلیبی



من زن صد ساله ام

صدها هزار ساله ام

زنی که تمامی رنجها را از هزاران سال پیش کشیده است

در قرون وسطا، مرا چون جادوگری به آتش کشیدند

گاهی بخاطر زن بودنم، در کودکی زنده بگورم کردند

در جای جای این کره خاکی، گاهی بخاطر عشق آتشم زدند، سنگسارم کردند

برای رشادتهایم

برای مبارزاتم

برای آزادی

بخاطر اینکه کارگرم

دهقانم

برای مادر بودنم

برای خواهر بودنم

بخاطر زن بودنم

بدارم کشیدن و تیربارانم کردند

حتا وقتی جلادان میخواستن مرا به دار بکشند، شکنجه ام کردند، تجاوزم کردند و بعد بدارم کشیدند

من زنم، زنی که به اندازه این کره خاکی عمر دارم و رنجه کشیده ام

فریادهایم قرنهاست دل همگان را به درد می آورد

من سفیدم، سیاهم، قرمز و زردم

به هر رنگی که باشم یک زنم، زنی که دیگر نمی خواهد به سان گذشته زندگی کند

زنی که می خواهد دگرگون کند، زنی که دیگر پایبند قوانین شما نیست

زنی که می خواهد آزاد و رها باشد و دیگران را نیز رها سازد

پروانه قاسمی

تقدیم به همه زنان ستمدیده جهان

رهایی زنان تنها در روند مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری امکان پذیر است!

در ایران و سایر کشورهای جهان وضعیت زنان، بویژه زنان زحمت‌کش در نتیجه بحران‌ها و نابسامانی‌های نظام سرمایه‌داری باز هم به وخامت بیشتری گرائیده است. اولین قربانیان بحران‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری کارگران و زحمت‌کشان، بویژه زنان هستند. در همه زمینه‌های اجتماعی، این حقوق و موقعیت اجتماعی آنهاست که قربانی تغییرات ساختاری جوامع سرمایه‌داری می‌شود و این امر تنها به کشورهای پیرامونی محدود نمی‌شود. در کشورهای پیرامونی، اساساً از حقوق و موقعیت اجتماعی زنان نمی‌توان سخن راند، زیرا زنان این جوامع در بی حقوقی کامل بسر می‌برند. بحث ما در اینجا در برگیرنده‌ی اشاراتی کلی به مسایل و مشکلات عمومی زنان است که طبعاً از زاویه دید طبقاتی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

اگر مسایل زنان را بطور مجرد و بدون ارتباط طبقاتی و اجتماعی آن در نظر بگیریم، امری که زمینه فکری و سیاسی برخی فمینیست‌های لیبرال را تشکیل می‌دهد، مشکلات زنان بطور عام شامل همه زنان، صرف‌نظر از نعلق طبقاتی آنها می‌شود. زیرا در عرف جامعه مرد سالار بورژوازی، مساله جنسیت و این که زن به عنوان جنسیت درجه دو، از حقوق اجتماعی مساوی با مردان برخوردار نمی‌باشد، مساله پوشیده‌ای نیست. در عین حال نباید فراموش کرد که زنان بورژوا به دلیل تعلق طبقاتی به طبقه حاکم و شرکت مستقیم و غیر مستقیم در سلطه سیاسی با زنان کارگر و زحمت‌کش تفاوت‌های چشم‌گیری دارند. مضافاً، کم نیستند زنان بورژوا که در ارگانهای سرکوب دولتی از بالا تا پایین دارای مسئولیت‌های تعیین‌کننده‌ای هستند. بنا بر این، زنان کارگر و زحمت‌کش و زنان بورژوا، هر دو به یکسان در مقابل تبعیض جنسیت در جامعه طبقاتی قرار ندارند. اگر نه خواهیم برخی حقوق صوری بورژوازی در مورد زنان را - که تازه همین هم نتیجه مبارزه زنان زحمت‌کش و سوسیالیست در جوامع اروپایی است، ایده‌آلیزه کنیم، ناگزیر باید از این فراتر رفته و مساله زنان را به عنوان یک مساله اساسی در یک نظام اجتماعی - طبقاتی در نظر بگیریم. هنگامی که در جامعه طبقاتی، موقعیت زنان، توسط تقسیم کار اجتماعی تعیین می‌شود، ناگزیر برای تغییر وضعیت اجتماعی زنان، پیش از هر چیز باید تقسیم کار و در یک کلام، سازماندهی جامعه را تغییر داد. تغییر سازماندهی جامعه اما مساله‌ای تاریخی است و مربوط به روابط طبقاتی در جامعه می‌شود. تا زمانی که سازماندهی جامعه بر اساس مالکیت خصوصی و روابط کالایی استوار است، نمی‌توان انتظار داشت که میان انسان‌ها در روند تولید و بازتولید حیات مادی، مناسبات دیگری جز مناسبات ارزش‌آفرینی و کسب سود حاکم باشد. از خود بیگانگی میان انسان‌ها - از تولیدکنندگان گرفته تا صاحبان ابزار تولید، ناشی از روند تقسیم کار و مکانیسم شیوه تولید در جامعه سرمایه‌داری است. در همین روند است که انسان‌ها، زنان و مردان تبدیل به اشیاء و ابزار در خدمت گردش و انباشت سرمایه می‌شوند که البته سهم زنان در این روند، در زوایای مرئی و نامرئی روابط اجتماعی، سهم سنگین‌تری است! به این معنا، آزادی و رهایی زنان از قید و بند جوامع سنتی، در واقع رهایی انسان‌ها از سلطه طبقاتی است.

جنبش کارگری در جامعه سرمایه‌داری، بطور کلی به دلیل مقام و موقعیت تاریخی و اجتماعی طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای که بدیل اجتماعی نظام سرمایه‌داری است، بستری است که مناسب‌ترین

شرایط را برای سایر مبارزات اجتماعی فراهم می‌سازد. جنبش زنان نیز به مثابه یکی از ستون‌های اصلی تغییرات اساسی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، برخلاف تصویری که در میان فمینیست‌های بورژوا-لیبرال و نیز جریان‌های چپ سنتی رایج است، مساله‌ای روبنایی و صرفاً معلول قوانین مردسالار و سنت‌های ارتجاعی باقی مانده از جوامع کهن نیست بلکه دقیقاً مقوله‌ای زیر بنایی و مربوط به تقسیم کار اجتماعی در تولید است. در تقسیم کار اجتماعی بورژوایی در روند تولید است که مقام و موقعیت همه افراد جامعه تعیین می‌گردد و درست در این ارتباط است که مشکلات زنان با مساله استثمار نیروی کار زحمت‌کشان هم سنخ و هم ماهیت می‌شود.

بنا بر این، جنبش زنان به عنوان یک جنبش واقعی اجتماعی اگر بخواهد به اهداف انسانی خود دست یابد، باید آینده خود را همسو و هم‌سرنوشت با مبارزه آن طبقه‌ای سازد که از نظر تاریخی و اجتماعی رسالت تغییر بنیادی جامعه سرمایه‌داری را به عهده دارد. درست در همین روند است که مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی زنان، نه تنها در جامعه سرمایه‌داری بلکه حتا پس از انقلاب اجتماعی و در جامعه سوسیالیستی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. انقلاب سوسیالیستی بدون عنصر مبارزه برای رهایی زنان اصولاً به اهداف خود نه خواهد رسید. در یک کلام مضمون مبارزات زنان در ماهیت خود سوسیالیستی است و این مضمون تنها در راستای مبارزه برای سوسیالیسم است که می‌تواند بطور واقعی خود را بیان کند.

نبرد برای رهایی زنان اما، نبردی مداوم و در همه ابعاد زندگی اجتماعی باید جریان بیابد؛ در جامعه، در خانواده، در محل کار و بویژه در جریان‌های سیاسی باید علیه آداب و رسوم ارتجاعی و روابط مردسالار قیام کنیم. بدون چنین مبارزه‌ای، نبرد طبقاتی یکی از عناصر مهم رهایی را از دست می‌دهد و سرنوشتی همچون سرنوشت انقلابات شکست خورده‌ی قرن گذشته می‌یابد. مبارزه برای رهایی زنان به دلیل ماهیت ضد سرمایه‌دارانه خود نمی‌تواند در محدوده‌های حقوقی و اجتماعی که بورژوازی تعیین می‌کند جریان بیابد و به دست‌آوردهای ارزنده‌ای برای زنان نایل گردد. انتخاب سمبل‌ها و ارگان‌های حقوقی و سیاسی بورژوایی برای طرح خواست‌های ویژه زنان ایران کجراهه‌ای است که عملاً به جدایی مسایل زنان از مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری می‌انجامد و جنبش زنان را از اهداف خود دور و از متحدان واقعی آن محروم می‌سازد. بویژه، در دورانی که مبارزات اجتماعی در ایران و جهان ابعاد وسیعی می‌یابد و در این میان جنبش کارگری به نقش تاریخی خود آگاه می‌شود، جنبش زنان نمی‌تواند در مسیر دیگری جز در راه مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری به خواست‌های خود برسد. این جنبش ماهیتاً بخشی تفکیک‌ناپذیر از مبارزات زحمتکشان علیه نظام سرمایه‌داریست و رشد و تکامل خود را در این راستا می‌تواند تأمین و تضمین کند.

جنبش زنان ایران نیز از این اصل مستثنا نیست؛ بویژه در دورانی که جنبش کارگری می‌رود تا تبدیل به جریانی تعیین‌کننده در صحنه سیاسی جامعه گردد، شرایط مناسبی برای مبارزه زنان فراهم می‌شود. درک این شرایط برای جنبش زنان ایران اهمیت اساسی دارد زیرا تنها راه رشد و تکامل جنبش زنان، پیوند این جنبش با مبارزات کارگری است. در غیر این صورت، جنبش زنان بستر واقعی تحقق اهداف خود را از دست خواهد داد و در گیرودار مبارزه طبقاتی بانحرف کشیده خواهد شد.

مروری بر وضعیت جنبش زنان در ایران و جهان

از هنگامی که سوسیالیست‌ها برای اولین بار مساله زنان را به مثابه یک مساله اجتماعی- طبقاتی مطرح کردند، دیر زمانی می‌گذرد. کلارا زتکین یکی از پیش‌کسوتان کمونیست در جنبش زنان بود. هم او بود که از حق و حقوق زنان دفاع کرد و حق رأی برای زنان را مطرح ساخت. ۸ مارس به عنوان روز زن نیز به ابتکار او مورد تصویب کنگره انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۰، در کپنهاگ قرار گرفت. کمونیست‌ها همواره طرح‌ها، برنامه‌ها و تئوری‌های مهمی در رابطه با آزادی زنان ارائه داده‌اند و برای تحقق آن‌ها نیز مبارزه کرده‌اند. با این همه، اگر بخواهیم یک ارزیابی مختصری از نتایج این کوشش‌ها بکنیم، تراژنامه چندان رضایت‌بخشی از این مبارزات بر جای نمی‌ماند. با این همه این کمونیست‌ها بودند که مساله زن در جامعه سرمایه‌داری را بطور علمی و درست مطرح کردند.

انقلاب اکتبر، به عنوان آغاز دوران نوینی از حیات بشریت، در عین حال که در تحقق آن بسیاری از زنان مبارز سهم مهمی داشتند ولی دیری نپایید و به دلایلی که در حوصله این مقاله نیست، شکست خورد و یکی از جنبه‌های این شکست کنار گذاشتن آزادی زنان از قید و بند جامعه سنتی بود. از آن پس تفکر و عمل کردی در جنبش کمونیستی جای خود را باز کرد که هیچ وجه مشترکی با ایده‌ها و اندیشه‌های رهایی‌بخش کمونیستی در مورد زنان نداشت. البته این تنها مسایل زنان نبود که این چنین از مبارزه طبقاتی حذف شد بل که این مساله به عنوان نمونه‌ای است برای سایر مسایل اجتماعی که همانند مسایل زنان به سرنوشت غم‌انگیزی دچار شدند!

در قیام‌ها و انقلابات دیگر، در اقصا نقاط دنیا نیز، علیرغم شرکت گسترده و فعال زنان در جنبش‌های انقلابی، هیچ‌گاه مسایل و حقوق زنان به عنوان یکی از مسایل اساسی انقلاب مطرح نشده است. در اروپا و آمریکا بعد از پایان جنگ دوم جهانی، بویژه از سال‌های ۶۰ تا ۷۰ میلادی، مبارزات زنان به نقطه اوج خود رسید و از آن‌جا که مبارزات کارگری، جنبش‌های ملی و مبارزات آزادی‌بخش در این دوران خصلتی ضد امپریالیستی داشتند، جنبش زنان نیز تحت تأثیر چنین روندهایی ارزش‌های بورژوایی حاکم بر جوامع سرمایه‌داری را به زیر سوال کشید. هم‌گامی و هم‌سویی جنبش زنان با جنبش اجتماعی دیگر در اروپا و آمریکا در این سال‌ها باعث تقویت آن در مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک و اجتماعی خویش گردید و در این راه به دست آورده‌های نسبتاً مهمی نیز رسید.

اما، طی سال‌های ۸۰، که در واقع دوران اُفت جنبش کارگری و بطور کلی جنبش‌های اجتماعی در متروپل‌های امپریالیستی است، جنبش زنان نیز اُفت چشم‌گیری می‌یابد و به جای ایده‌های انقلابی پیشین اینک نوعی لیبرالیسم بر بخش‌های معینی از این جنبش مسلط می‌گردد. ماحصل این وضعیت این‌که فعالان جنبش زنان بیشتر سعی می‌کنند تا راه حل‌های سطحی برای مسایل زنان را در نظام سرمایه‌داری و حکومت‌های آن جستجو کنند. در این زمینه نیز از طریق کتاب و مقاله سعی می‌کنند به توجیه ترفه‌های لیبرال مابانه بپردازند. در عین حال برخی نیز بر این باورند که برای آگاهی زنان و گرفتن حقوق اجتماعی آن‌ها اینک باید از پایین اقدام نمود.

از جانب دیگر، وضعیت نابرابر زنان با مردان و تبعیضات پنهان و آشکار نسبت به زنان در اروپا، آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی که علیرغم اشتغال وسیع زنان در این کشورها، کماکان ادامه دارد، این نظر که زنان هرچه بیشتر در روند کار و تولید اجتماعی شرکت کنند به همان نسبت و بطور خود بخودی به حقوق برابر با مردان خواهند رسید، را تضعیف کرده است. شرکت زنان در کار اجتماعی در عین حال که به استقلال اقتصادی زنان کمک می‌کند ولی هیچ‌گاه به خودی خود منجر به دریافت

شعور اجتماعی و آزادی نمی گردد. البته استقلال اقتصادی پیش شرط رشد آگاهی و زمینه مادی دفاع زنان از حقوق اجتماعی خویش در مقابل مردان است ولی هیچگاه به طور مکانیکی چنین امری را میسر نمی سازد. فراموش نکنیم که جنبه دیگر کار اجتماعی در روابط تولید سرمایه داری، از خود بیگانگی فروشندگان نیروی کار نیز هست و این شامل کارگران و سایر شرکت کنندگان در روند تولید نیز می شود. زنان و نیز مردان در مبارزه علیه نظام سرمایه داریست که به مکانیسم های ضد بشری این نظام پی می برند و راه حل اجتماعی آن را می یابند.

جنبش زنان با افتی که از سال های ۸۰ به این طرف بر آن سایه افکنده است هنوز هم نتوانسته حرکت سیاسی و اجتماعی خود را بر مبنای دقیقی، مستقل از گرایشات بورژوازی استوار سازد. در برخی از کشورها که زنان توانسته بودند بخشی از حقوق اجتماعی خود را از نظام حاکم بگیرند، بورژوازی دوباره به عناوین مختلف در حال پس گرفتن آن است. برخی به غلط بر این باورند که حقوق اجتماعی از جمله حقوق زنان را بورژوازی "اعطاء" کرده است، بنا بر این بورژوازی قادر است در این زمینه نیز دست به رفرم های معینی بزند. این نظر زمانی که در رابطه با ماهیت زن سیتز جمهوری اسلامی بیان می شود ابتدال خود را به نحو روشنی آشکار می سازد. پیروان این نظر به این امید هستند که بورژوازی حاکم تحت عنوان روند "اصلاحات" به معضل زنان نیز پاسخ خواهد داد! کم نیستند زنان مدعی فمینیسم در ایران که مبارزه برای احقاق حقوق زنان را ابزاری در خدمت برنامه های اصلاح طلبان حکومتی کرده اند. علاوه بر جریان مسخره فمینیسم اسلامی که برای مدتی ثقل محافل جریانات رفرمیستی بود، فمینیسم اصلاح طلب ترفند جدیدی است برای منحرف کردن جنبش زنان و کشاندن آن به دامن بورژوازی!

اما آن چه مربوط به وضعیت عمومی زنان در مقیاس جهانی می شود، این واقعیت است که بحران ساختاری نظام سرمایه داری بار عمده بی کاری، فقر و نابسانی اقتصادی و اجتماعی را بدوش افشار و طبقات اجتماعی محروم انداخته و این زحمت کشان هستند که باید تاوان این بحران ها را بدهند. طبعاً زنان به عنوان بخشی از جامعه که علاوه بر تحمل شدت روز افزون استثمار نسبت به نیروی کار، از روابط عقب مانده جامعه سنتی، یعنی مرد سالاری نیز رنج می برند، هدف مناسبی برای نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری هستند.

در نظام سرمایه داری اساساً صحبت از حل مسایل و مشکلات زنان امری واهی و به دور از خصلت های ضد بشری این نظام است به همین دلیل مبارزه برای آزادی و رهایی زنان از قیدها و بندهای جامعه سنتی و دست یابی به حقوق برابر با مردان و برابری جنسیتی، بطور کلی یکی از اساسی ترین ستون های هر انقلاب اجتماعی ضد سرمایه داریست. توجه نکردن به این مساله، بهر رو به شکست انقلاب می انجامد. در یک کلام، انقلاب اجتماعی بدون جهت گیری علیه نظام مرد سالار، به سرانجام نخواهد رسید.

زنان مبارز ایران باید به چند نکته مهم، بیش از پیش توجه کنند: جنبش زنان آینده خود را نه در هم سوئی با برنامه های اصلاح طلبان بل که در مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری که رژیم جمهوری اسلامی بر آن اساس سیاست های زن ستیز خود را پیش می برد، باید جستجو کند. اصلاح طلبان حکومتی با حمایت و هم یاری قدرت های امپریالیستی با علم کردن شیرین عبادی، مهر انگیز کار و ...، هدف دیگری جز منحرف ساختن مبارزات زنان ندارند. جنبش زنان با تشکیل صف مستقل خود در مقابل دولت و تمامیت جمهوری اسلامی و هم راه با کارگران و زحمت کشان از جمله دانش جویان، معلمان، پرستاران و دیگر اقشار مردمی قادر خواهد بود به نظام و سلطه مرد سالاری جمهوری اسلامی پایان دهد. رسیدن به کمترین و ساده ترین حقوق اجتماعی زنان تنها و تنها در روند مبارزه علیه نظام سرمایه داری حاکم و در جهت سوسیالیسم امکان پذیر است.

تاملی بر جنبش زنان و ارزیابی مشکلات آن

بشریت در چنگال جنگ و بربریت امپریالیستی فشرده میشود و عواقب نکبت بار بحران‌های نظام سرمایه داری بیش از همه خود را به کارگران و زحمت کشان، بویژه زنان زحمت کش، تحمیل می‌کند و آنها هستند که باید تاوان سنگین بحران‌ها و نابسامانی‌های نظام مردسالار را بپردازند. در ایران، زنان در زیر فشار و اختناق قوانین و سنت‌های اسلامی که همه عناصر فعال جامعه را به بند کشیده اند، روزانه به نحو خشن و غیر قابل تحملی تحقیر و سرکوب می‌شوند. تصادفی نیست که هم در رژیم پادشاهی پهلوی و هم در نظام جمهوری اسلامی، تمرکز سرکوب و اجحاف علیه زنان شاخص و نماد استبداد عمومی مسلط بر جامعه است. از این رو کمتر جنبش سیاسی و اجتماعی را در ایران سراغ داریم که زنان در آن وسیعاً شرکت نه نموده و نقش مهمی را، یا به پای مردان ایفا نکرده باشند. نقش زنان و شرکت وسیع آن‌ها در جنبش‌های انقلابی از مشروطیت گرفته تا قیام مردم ایران علیه رژیم شاهی، شرکتی وسیع و نقشی تعیین کننده بود. حضور فعال زنان در تمام حوزه‌های مبارزه و اشکال متنوع آن، چنان است که بدون این عنصر مهم اجتماعی، هیچ جنبش و مبارزه‌ای به پیروزی نمی‌رسد. با این همه و علارغم شرکت تعیین کننده‌ی زنان در مبارزات اجتماعی، ما کمتر با بهبود وضعیت اجتماعی آن‌ها، پس از پایان هر دوره از مبارزه هستیم. اگر مبداء حرکت اجتماعی و سیاسی زنان راجع به تنبک و جنبش مشروطه بگیریم (هر چند که زنان در اغلب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی تاریخ ایران هم واره و در اشکال مختلف شرکت داشته‌اند!) و سپس مبارزات آن‌ها جهت دموکراتیزه کردن حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوران‌های پس از جنگ دوم جهانی (جنبش ملی کردن صنایع نفت، ۳۰ تیر و ...، و قیام زحمت کشان ایران علیه رژیم پهلوی) را به یاد بیاوریم آنوقت در خواهیم یافت که در هیچ‌کدام از این مراحل مبارزه، نه تنها کوچک ترین گشایشی در زمینه مشکلات و مسایل اجتماعی و سیاسی زنان ایجاد نگردید بل که در این میان حتی خواست‌ها و نیازهای اجتماعی آنها نیز مطرح نشده است. برای مثال در جنبش مشروطه، شرکت زنان تنها محدود به حضور توده‌ای آن‌ها در میتینگ‌ها و تدارک جبهه نبرد نمی‌گردید و در زمینه‌های دیگر، از جمله تشکیل گروه‌های مسلح در سنگرهای مقاومت علیه ارتجاع را نیز شامل می‌شد. اجساد دختران، که با پوشیدن لباس مردانه در سنگرها می‌جنگیدند، تنها نمونه‌ای از شرکت زنان انقلابی در جنبش مشروطه است. در همین نمونه تاریخی، ما شاهد موقعیت غم انگیز زنان و نفوذ تابوها و تخریب مذهبی در جامعه عقب مانده سنتی می‌باشیم. آن‌ها ناگزیر می‌شوند برای شرکت در مبارزه، هویت جنسیتی خود را در زیر لباس "مردانه" پنهان کنند تا در تصادم با سنت‌های ارتجاعی جامعه قرار نگیرند. نتایج جنبش مشروطه نشان داد که در این جنبش نه تنها به مسایل زنان توجه نشد بل که در قانون‌های مصوب مجلس، زنان کماکان فاقد حقوق اجتماعی اند. با این همه، شرکت عملی زنان در مبارزات سیاسی می‌رفت تا شرایط اجتماعی را بسود زنان تغییر دهد. پس از جنبش مشروطه، زنان کوشیدند سازمان‌های ویژه خود، از قبیل "نسوان خواه"، "بیداری نسوان"، "پیک سعادت"، "مجمع انقلاب نسوان" و ...، را تشکیل دهند و از این طریق مسایل خاص خود را در جامعه سنتی اسلام زده مطرح سازند. درست در همین رابطه است که روحانیون برای سرکوب جنبش زنان و جلوگیری از رشد ایده‌های مترقی در جامعه وارد عمل شدند و قانون‌های جدیدی در زمینه سانسور مطبوعات، بویژه در مورد مسایل زنان وضع می‌گردد. در چارچوب این قانون‌ها، کسانی که نسبت به وضعیت زنان انتقاد می‌کردند یا علیه چادر و حجاب اسلامی مطالبی منتشر می‌نمودند، باید مجازات شوند.

نفوذ قوانین اسلامی در تعیین وضعیت حقوقی زنان در دوران حاکمیت خاندان پهلوی که گویا با "کشف حجاب" و "انقلاب سفید" زنان را از قید و بندهای اجتماعی "آزاد" کرده است نیز ادامه داشته و جز در موارد سطحی و ظاهری، وضعیت اجتماعی و حقوقی زنان تغییر چندانی نکرده است. هنگامی که نظارت روحانیون بر قوانین و تصمیمات مجلس، بعنوان یک اصل ارگانیک در قانون اساسی شاهنشاهی گنجانده شده است، چگونه می توان توقع داشت که وضعیت حقوقی زنان دست خوش تغییراتی اساسی شود؟

محرومیت زنان از حقوق انسانی و لزوم مبارزه آنان برای رسیدن به آزادی و برابری اولین بار توسط حزب کمونیست ایران مطرح شد و در جنبش مشروطه و بعدها در ایجاد جمعیت های مختلف زنان تاثیر بسزایی داشت. پس از جنگ دوم جهانی، حزب توده نیز در تقویت جمعیت ها و جنبش زنان نقش داشت ولی از نفوذ خویش در جنبش زنان برای پیش برد سیاست های فرصت طلبانه و سازش کارانه که در چارچوب منافع و سیاست بین المللی اتحاد شوروی تنظیم می شد، استفاده می کرد. بطورکلی، جنبش سنتی کمونیستی گرچه مسایل زنان را مطرح کرده و برای رهایی آنها از روابط و شرایط عقب مانده جامعه طبقاتی، سیاست و تئوری های قابل توجهی تدوین کرده است ولی در عمل نه تنها کوششی در تحقق آنها نشد بلکه مبارزه در جهت حل مسایل زنان به آینده نامعلومی که هیچ گاه متحقق نشد، محول گردید. تفکیک مبارزه برای کسب حقوق زنان از مبارزه طبقاتی، شرایط را برای ادامه روابط مردسالاری در جامعه فراهم کرد. این واقعیت که مسایل زنان بخشی تفکیک ناپذیر از مسایل انقلاب اجتماعی است و تکامل جامعه بدون کوشش در دگرگون ساختن وضعیت زنان امکان پذیر نیست، بدست فراموشی سپرده شد.

در جنبش چپ و کمونیستی ایران نیز فرهنگ مردسالار جای خود را دارد و در اشکال مختلف خود را تولید و باز تولید می کند. در برنامه و سیاست اغلب جریانات چپ ایرانی اصولاً مسایل زنان جای ویژه ای اشغال نمی کند و برخورد به این مسایل با همان بینش سنتی انجام می گیرد که مشکلات زنان را روبنایی و تابعی جزئی از تغییرات زیر بنایی می داند و به این ترتیب آن را به بعد از انقلاب محول می کند. در حالی که در واقعیت اما، مسایل زنان یکی از مهمترین و اساسی ترین مسایل جامعه طبقاتی است و مربوط به چگونگی تقسیم کار اجتماعی در روند تولید و باز تولید و حیات مادی است.

شرکت وسیع زنان در مبارزه علیه رژیم شاه و نقش اساسی آنها در قیام ۱۳۵۷ در ایران نه تنها هیچ کمکی به ایجاد شرایط مناسب برای زنان نکرد بل که اولین قربانی ستمگری رژیم اسلامی زنان بودند. همانطور که در پیش گفتیم، نقش فعال زنان در جنبش های اجتماعی ایران کمتر دست آوردی بسود بهبود وضعیت ناهنجار اجتماعی آنها داشته است. سهم نیروهای چپ و کمونیست در ناکامی جنبش زنان در روند مبارزات اجتماعی را نباید فراموش کرد. این جریانات بدون توجه به ویژگی های جنبش زنان کوشیدند از آن به عنوان وسیله ای جهت تحقق اهداف و سیاست های عمومی خود استفاده کنند. اغلب این نیروها که در حقیقت باید پرچمدار آزادی و رهایی زنان باشند خود تصور مغشوش و ناروشنی از نقش و اهمیت آزادی زنان در روند انقلاب اجتماعی و دموکراتیزه کردن شرایط جامعه و در نتیجه در گذار به جامعه آزاد و رها داشتند و متأسفانه هنوز هم چنین تفکری بر بخش وسیعی از جریانات سیاسی حاکم است. در این هیچ شکی نیست که زنان و مردان کارگر و زحمت کش تنها به اتفاق و در یک سازماندهی طبقاتی مشترک می توانند روند دگرگونی بنیادی جامعه را در جهت رهایی از قید و بند روابط سرمایه داری که علت اصلی نابسامانی، استثمار، فقر و مذلت و تحمیل نظام مرد سالار است، آغاز کنند. با این همه طرح مسایل ویژه زنان و مبارزه آنها در جهت تحقق تساوی و حقوق برابر با مردان، حتا در سازمان های طبقاتی نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر است. باید بر این واقعیت تاکید نمود که زنان بعنوان نیمی از جامعه همواره در زیر ستم و اجحاف مضاعف که ناشی از مذهب، سنت های عقب مانده و تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری است، قرار دارند و کوشش برای دگرگون ساختن این شرایط علاوه بر نبرد عمومی ضد سرمایه داری، کوشش ویژه ایست که حامل اصلی آن خود زنان هستند. در یک کلام زنان در جامعه سرمایه داری علاوه بر مبارزه عمومی علیه این نظام، ناگزیرند در درون جنبش انقلابی نیز علیه آداب، سنت ها و امتیازات مردسالاری نیز به

مبارزه برخیزند. این نبرد عنصری تفکیک ناپذیر در مبارزه طبقاتی در راه سوسیالیسم است که بدون آن مبارزه انقلابی مفهوم واقعی خود را از دست خواهد داد. از این رو سازماندهی نیروی مستقل زنان برای مبارزه در سطوح مختلف اهمیت تعیین کننده‌ای می‌یابد. این مبارزه اما، بدون ارتباط با نیروهای دیگر جامعه و جدا از روند عمومی ضد سرمایه داری ره به جایی نمی‌برد.

یکی از کمبودهای اساسی که تاکنون شرکت فعال زنان در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی داشته است، مطرح نکردن خواست‌ها و مسایل ویژه خود در مبارزه علیه نظام حاکم بوده است. در حالی که مسایل ویژه زنان بخش مهمی از مسایل اساسی انقلاب اند. از این رو، در هر جنبش سیاسی و اجتماعی باید اهمیت خاصی به شعارهای ویژه زنان داده شود. شرکت زنان در مبارزه باید از حالت جنبی، تبعی و فیزیکی خارج شده تبدیل به حرکتی سیاسی گردد.

جنبش اجتماعی زنان در عین حال متأثر از منافع طبقاتی متخاصم نیز هست. جریانات بورژوازی چه در حاکمیت و چه در خارج از آن می‌کوشند تا این جنبش را منحرف ساخته در خدمت منافع طبقاتی خود قرار دهند. اختراع عنوان‌های بی‌مسمایی چون "فمنیسم اسلامی" از این دست است. اما رشد و گسترش مبارزات مردم علیه رژیم اسلامی و شرکت گسترده زنان در این جنبش بیان‌گر شکست برنامه‌های تحمیلی رژیم در مورد زنان است. زنان مبارز به خوبی دریافته اند که رژیم فاسد و قوانین ارتجاعی اسلام همانند مذاهب دیگر، ذاتاً زن ستیز و عمیقاً ضد بشری اند. قوانین و ضوابط اسلامی چه در حاکمیت و چه در خارج از آن ماهیتاً یکی است و در هر شکل و شمایلی هم که عرضه شوند، جز سرکوب و دیکتاتوری لجام گسیخته علیه همه زحمت کشان، بویژه زنان حاصلی نخواهند داشت.

از این رو، راه‌هایی زنان از قیدها و بندهای قرون وسطایی که امروز نظام سرمایه داری علیه زنان اعمال می‌کند، راه مبارزه برای سوسیالیسم است. در این راستاست که زن و مرد کارگر و زحمت کش به اتفاق یک دیگر، جامعه‌ای آزاد و خالی از تبعیض طبقاتی، نژادی و جنسیتی را پی خواهند ریخت. در این مبارزه زنان ایران بعنوان بخشی تفکیک ناپذیر از جامعه جهانی، تنها نیستند و مبارزه آن‌ها به مرزهای ایران محدود نمی‌شود. آزادی زن ایرانی، مثل آزادی هر قشر و طبقه‌ی به بند کشیده‌ای در دوران کنونی، جز از طریق هم بستگی جهانی میان نیروهای انقلابی ضد سرمایه داری امکان پذیر نیست.

موانع و مشکلات سازماندهی مستقل زنان

۸ مارس به عنوان سمبل آزادی و رهایی زن، در واقع دست آورد جنبش کارگری است که در سال ۱۹۱۰ در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی به تصویب رسید. از آن پس بشریت مترقی همه ساله این روز را گرامی می‌دارد. در این روز، بویژه زنان کشورهای به اصطلاح متمدن و "دموکراتیک" بابرپایی تظاهرات، جلسات و میتینگ‌ها به اعتراض نسبت به تضییقات مضاعفی که در این کشورها نیز به زنان اعمال می‌شود، به اعتراض می‌پردازند. بنابراین، تنها زنان کشورهای عقب مانده و زیر سلطه استبداد نیستند که صرفاً به دلیل جنسیت خود مورد انواع و اقسام فشارها و تضییقات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارند. در کشورهایی که نظام به اصطلاح دموکراتیک حاکم است، علارغم کسب برخی حقوق زنان که آنهم دست آورد سال‌ها مبارزه انقلابی و پی‌گیر آن‌ها است، زنان هنوز در بسیاری زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، شغلی و اجتماعی نسبت به مردان در مرتبه پایین‌تری قرار دارند. از این رو جنبش زنان (فمینیسم) مانند هر جنبش اجتماعی و طبقاتی دیگر نه تنها از مرزهای این یا آن کشور گذشته و تبدیل به پدیده‌ای جهانی شده بلکه در عین حال برای از میان برداشتن واقعی تبعیض‌ها و فشارها علیه زنان باید از نظام‌های طبقاتی کنونی که بر مالکیت خصوصی بنا شده‌اند، نیز فراتر رفت.

بدین سان، ۸ مارس برای زنان مبارز فرصتی است تا به مسایل و مشکلاتی که فرا راه سازماندهی خود در جهت کسب حقوق اجتماعی خویش با آن‌ها روبرویند، بپردازند. پرداختن به این مشکلات اما تنها مربوط به زنان نمی‌شود بلکه به دلیل ریشه‌ای و اساسی بودن این مشکلات و در نتیجه خصلت اجتماعی و عام آن‌ها، جنبش زنان از نظر اجتماعی و سیاسی تبدیل به عنصری ارگانیک در مبارزات رهایی‌بخش کارگران و زحمتکشان شده و مساله زنان به مثابه یکی از مسایل گرهی جامعه، مربوط به همه نیروها و جریان‌های سیاسی مترقی می‌شود. این واقعیت اما، تاکنون در میان اغلب جریان‌های مترقی و انقلابی به ندرت از زمینه مناسبی برخوردار شده است. در جنبش مترقی و سوسیالیستی، گرچه بطور لفظی و تئوریک وضعیت زنان به درستی تحلیل شده ولی راه عملی چیرگی بر آن چندان روشن و خالی از ابهام نیست. به همین دلیل، یکی از مسایل مهم و برجسته‌ای که جنبش نوین کمونیستی باید در برخورد به مشکلات و نقد انحرافات این جنبش طی قرن گذشته مورد توجه جدی قرار دهد، مساله زنان به عنوان مساله ای اجتماعی- طبقاتی است. اساساً مبارزه در راه دگرگونی بنیادی جامعه بدون قرار دادن مساله زنان به عنوان عنصری ارگانیک در استراتژی و تاکتیک این روند، مبارزه‌ای ناقص و بدون سرانجام است، زیرا بر خلاف تصور غالب بر بخش‌های مهمی از جنبش کمونیستی که این مساله را روبنایی قلمداد می‌کند و حل آن را به آینده‌ای نامعلوم می‌سپارد، مساله زنان یکی از مسایل ریشه‌ای در زیر بنای اقتصادی و روابط تولیدی جامعه طبقاتی است. درست به همین خاطر است که بورژوازی می‌کوشد با نفوذ در جنبش زنان، آن را از پیوند یافتن با سوسیالیسم و طبقه‌ای که رسالت تاریخی تغییر بنیادی جامعه را به عهده دارد، یعنی پرولتاریا باز دارد. این در عین حال بیان اهمیت سیاسی جنبش زنان در مبارزات اجتماعی است.

در ایران نیز علم کردن "فمینیسم اسلامی" یکی از مظاهر چنین کوششی است که توسط جمهوری اسلامی برای تحقیر زنان و ادامه اسارت آن‌ها طرح ریزی شده است. در این میان برخی جریان‌ها که بر خود عنوان فمینیست را نهاده‌اند، در خارج و داخل به دلیل درک محدود از جنبش فمینیستی و در نتیجه جدا کردن مسایل زنان از مبارزه سیاسی و طبقاتی، تا مدت‌ها به دیده مثبت به این پدیده ارتجاعی می‌نگریستند. پس از بر ملا شدن ماهیت واقعی فمینیسم اسلامی، بورژوازی به عناوین

مختلف و در پوشش های گوناگون فرهنگی، هنری و اجتماعی به کوشش های خود برای تحمیق زنان و به هدر دادن پتانسیل انقلابی عظیمی که در این جنبش نهفته است، ادامه داد. خاتمی با شعارهای عوام فریب به میدان آمد و چه بسیار جریانات سیاسی را برای مدت طولانی به دنبال خود کشاند. کم نبودند زنان مدعی فمینیسم در ایران و خارج که در خاتمی نور امیدی مشاهده کردند و با حمایت از او در واقع به ادامه حاکمیت ضد زن اسلام کمک کردند.

اوج عقب ماندگی و ضعف برخی جریانات فمینیست و سازمان های به اصطلاح مدافع زنان اما هنگامی است که این جریانات و نیز برخی افراد از جایزه صلح نوبل به خانم عبادی چنان دست و پای خود را گم کردند که این ترفند امپریالیستی برای "اصلاح" چهره منفور ضد زن اسلام و توجیه جمهوری اسلامی را "پیروزی زنان ایران" قلمداد کردند. نوعی فمینیسم بورژوازی در میان برخی جریانات به اصطلاح مدافع حقوق زنان حاکم است که "زن" را نه یک عنصر اجتماعی- طبقاتی بل که صرفاً یک جنسیت فاقد روابط اجتماعی می پندارد و برای این طرز تفکر تنها زن بودن کافی است تا همه چیز توجیه شود. از سوی دیگر جریانات اسلامی در اپوزیسیون، از قبیل سازمان مجاهدین و . . . ، با همان تفکر ارتجاعی نسبت به زنان ، از آن ها به عنوان ابزار تحقق سیاست های خود استفاده می کنند.

موانع و مشکلاتی که پیش پای سازمانیابی نیروی عظیم زنان قرار دارد اما، تنها به کوشش های بورژوازی در داخل و خارج رژیم محدود نمی شود. در میان جریانات چپ، کمونیست و فمینیست ایرانی نیز اهمیت و ضرورت جنبش مستقل زنان در مبارزه سیاسی و طبقاتی هنوز آنطور که باید و شاید درک نشده است. در این بخش از اپوزیسیون در عین حال که زمینه های تئوریک و سیاسی قابل توجهی وجود دارد ولی هنوز برخی تابوها که محصول جامعه سنتی عقب مانده هستند، در این گروه ها به حیات خود ادامه می دهند. یکی از مشکلاتی که منجر به دوری زنان ایران از سازمان های مزبور شده، همین وضعیت است. مردسالاری که در روابط و شیوه تولید سرمایه داری تولید و باز تولید می- شود، در اشکال مختلف و ظواهر گوناگون، در میان جریانات چپ نیز وجود دارد. تقسیم کار و مسئولیت در سازمان های سیاسی و در روابط خانوادگی، همه و همه شدیداً تحت تاثیر ارزش ها و معیارهای جامعه سنتی قرار دارند. این ها همه در مجموع مشکلات فرهنگی، سیاسی و بینشی هستند که به عنوان موانع اصلی فرا راه سازمانیابی جنبش زنان قرار دارند. غلبه بر این مشکلات نیاز به مبارزه ای جدی از جانب زنان و مردان انقلابی در همه سطوح فرهنگی، سیاسی و سازمانی دارد.

جنبش زنان، مطالبات و اشکال سازمانیابی آن، پاسخی به نابرابری جنسیتی

وضعیت اجتماعی زنان در هر جامعه نمودار وضعیت عمومی و درجه رشد سیاسی و اجتماعی آن جامعه است. از این رو پیش شرط پیشرفت و تعالی هر جامعه تأمین حقوق و آزادی زنان در آن، از روابط خانوادگی گرفته تا تقسیم کار اجتماعی است!

نگاهی گذرا به تاریخ مبارزات اجتماعی- تا آن جا که تاریخ به یاد دارد، نشان می دهد که زنان همواره علیه شرایط ناهنجار کار و زندگی خویش مبارزه کرده اند و ما کمتر انقلاب و جنبشی را می شناسیم که زنان در آن نقش مهم و تعیین کننده ای ایفا نکرده باشند. زنان مبارز هم گام با مردان علیه نظام های استبدادی و ضد مردمی پیکار کرده اند. واقعیت این است که علاوه بر نقش و سهم مهمی که زنان تا کنون در انقلابات اجتماعی داشته اند، در سرانجام انقلابات و دگرگونی های اجتماعی، مسایل و مشکلات آنها کمتر راه حل اصولی و واقعی یافته است. انقلاب های بورژوازی به دلیل خصلت و اهداف خویش هیچ گاه قدمی در راه آزادی و رهایی زنان از نظام مردسالار و کسب حقوق مساوی با مردان برای زنان برنداشته اند. جنبش سنتی کمونیستی نیز گرچه مسایل و مشکلات اجتماعی زنان را مطرح کرده و برای رهایی آن ها سیاست و تئوری های قابل توجهی تدوین کرده است ولی در عمل، به ویژه پس از شکست انقلاب اکتبر، اندکی پس از کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست شوروی، این تئوری ها و سیاست ها هیچ گاه عملاً تحقق نیافتند.

بنابراین چگونگی برخورد به آزادی و رهایی زنان از قیود و بندهای سنتی و تحقق برابری جنسیتی، یکی از ستون های اساسی انقلاب اجتماعی است که عدم توجه به آن بدون تردید به شکست انقلاب می-انجامد. شاید بتوان علل ناکامی جنبش کمونیستی در زمینه مبارزه برای رهایی زنان را در درک اکونومیستی غالب بر این جنبش که تغییر و دگرگونی مناسبات اجتماعی را نه در مبارزه طبقاتی بلکه از طریق رشد نیروهای مولد و تکامل اقتصادی و تکنیکی جامعه پس از انقلاب می پنداشت، یافت. در عین حال، تفکر غالب بر جنبش کمونیستی مسایل و مشکلات زنان را سطحی و روبنایی می دانست که تازه پس از تغییر زیر بنای اقتصادی جامعه است که می توان در جهت حل آن ها گام برداشت. بدین سان با تفکیک یکی از مسایل اساسی جامعه که در ارتباط مستقیم با زیربنای تولیدی آنست و در واقع محصول تقسیم کار مبتنی بر شیوه تولید آن می باشد، انقلاب را از محتوای تاریخی و اجتماعی آن خالی نمود و به باور من این یکی از عوامل اصلی شکست انقلاب بود. در یک کلام انقلاب اجتماعی بدون جهت گیری علیه نظام مردسالار قادر نخواهد بود سطوح طبقاتی بورژوازی را در هم شکند و به جای آن مناسبات اجتماع مترقی را بنشانند. پدر شاهی و مردسالاری در جامعه، در حقیقت بازتاب سلطه طبقاتی طبقات ارتجاعی بر جامعه است. بطور کلی ظلم و ستم علیه زنان با تکوین مالکیت خصوصی و پیدایش طبقات آغاز شد و در روند تکامل جوامع در دوران های مختلف اشکال و مضامین متنوعی به خود گرفته است. در حقیقت، جنبش زنان به معنای واقعی و سیاسی آن در دوران سرمایه داری شکل گرفت و زنان برای رسیدن به یک سلسله مطالبات سیاسی- اجتماعی و از بین بردن نابرابری ها و اجحافتی که به ویژه شامل حال زنان طبقات محروم جامعه (کارگران و زحمتکشان) می شد، به مبارزه پرداختند. در این نبرد، زنان در کشورهای سرمایه داری پیش رفته موفق به کسب برخی حقوق اجتماعی شدند ولی هنوز در زمینه برابری کامل با مردان یا به عبارت دقیق تر، در از میان برداشتن نظام مردسالاری راه ناهموار و درازی را در پیش دارند. اما، در جوامع پیرامونی از قبیل ایران که به دلیل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی و حاکمیت بلامنازع دیکتاتور ها، کمتر فضایی برای مبارزات واقعی اجتماعی باز شده است، از یک سو و عدم توجه جریانات سیاسی به اهمیت مساله زنان در مبارزه برای دگرگونی سیاسی و اجتماعی و دموکراتیزه کردن شرایط اجتماعی، از دیگر سو، جنبش

زنان هیچ گاه، به عنوان جنبشی اجتماعی که دارای شرایط و ویژگی های معین است امکان رشد و تکامل نیافته است. پس از استقرار جمهوری اسلامی که با سرکوب شدید و همه جانبه نیروهای مترقی، کارگران و زحمتکشان سنگ بنای آن گذاشته شد، زنان به نحو بی سابقه‌ای تحت فشار قرار گرفتند و از همه حقوق اجتماعی محروم گشتند. زنان در این دوران به مبارزه ای ملموس ولی فاقد جهت و سازمان یافتگی و بیشتر عکس العملی نسبت به اقدامات سرکوب گرانه حاکمیت اسلامی دست زدند. گرچه این مبارزه بشدت سرکوب شد و هر روز بیش از پیش زنان در چنبره ستم اسلامی از حق زیست به عنوان یک انسان کامل محروم می شوند ولی وجود مادی و اجتماعی آن ها مزاحم جدی ادامه حیات حاکمیت اسلامی است.

در اینجا باید یادآوری کنیم که در قیام مردم ایران در سال ۱۳۵۷ که منجر به در هم پاشی نظام شاهی گردید، نیروی عظیم زنان یکی از پایه‌های اساسی آن بود. شرکت زنان اما، در این جنبش بدون طرح خواست های ویژه آنان انجام گرفت و در این زمینه می توان از مسئولیت مستقیم و آگاهانه نیروهای مدعی "چپ" و کمونیست سخن گفت. اغلب این نیروها که می باید پرچمدار مبارزات اجتماعی زنان باشند، خود تصور مغشوش و ناروشنی از نقش و اهمیت آزادی زنان در روند انقلاب اجتماعی و دموکراتیزه کردن شرایط جامعه داشتند و متأسفانه هنوز هم این تکرار بقایای این جریانات به حیات خود ادامه می دهد. بخش نسبتاً وسیعی از نیروهای مدعی کمونیسم تحقق برابری میان زن و مرد را هنوز منوط به تحقق انقلاب اجتماعی می دانند و بنابراین ضرورتی برای مبارزه مشخص بر سر مساله زنان در پیش از انقلاب نمی بینند. در حالی که درست بر عکس، تحقق انقلاب اجتماعی در از جمله در بستر مبارزه برای برابری زنان با مردان و رهایی این دو از قید و بند جامعه طبقاتی و سلطه سیاسی و اجتماعی بورژوازی تکوین می یابد.

در مقابل این انحراف اما انحراف دیگری که سالیان دراز بر جنبش زنان سایه انداخته آن را از حرکت در جهت تغییر شرایط و اوضاع، در مسیر تحقق برابری زنان با مردان باز داشته است، قرار دارد. برخی جریانات اصولاً آزادی و رهایی زنان را نه در مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری حاکم بلکه در خارج از آن می پذیرند و به این ترتیب جنبش زنان را از عناصر اجتماعی مهمی که دارای منافع تاریخی معینی در در هم شکستن نظام سرمایه داری دارند، محروم می سازند. چگونه ممکن است که ادعای برابری و آزادی برای زنان را کرد ولی از مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری که عامل اصلی نابرابری و اجحاف نسبت به زنان و مردان است، طفره رفت. بنابراین، بحث پیش از هر چیز بر سر یافتن مقام واقعی جنبش زنان در روند تغییر بنیادی جامعه است که به عنوان جزئی از یک کلیت سیال اجتماعی مطرح است و به این ترتیب دارای روابط و پیوندهای مبارزاتی هدفمند با نیروی طبقه بالنده ایست که رسالت و توان دگرگون ساختن روابط اجتماعی را دارد. این به این معنا نیست که برای جنبش زنان در مبارزه طبقاتی علیه نظام حاکم ویژگی های سیاسی و اجتماعی قایل نشد و فراموش کرد که زنان کارگر و زحمتکش در روند تولید و تقسیم کار اجتماعی، نه تنها توسط بورژوازی استثمار می شوند بل که در خانواده سنتی و در رابطه با کار خانگی نیز دارای همان موقعیت می باشند. این وضعیت نامناسب که نه تنها در تقسیم کار خانگی و اداره امور خانواده تولید و باز تولید می شود بل که در احزاب و گروه های اجتماعی که خواهان برچیدن نظام سرمایه دای و رها شدن از زیر سلطه طبقاتی هستند نیز در اشکال و مضامین دیگری به حیات خود ادامه می دهد. دلیل آن روشن است: احزاب و گروه های سیاسی خود به عنوان پدیده هایی اجتماعی تحت تاثیر روابط اجتماعی حاکم قرار دارند و در خود سلطه ی مردسالاری را که در ساختار اجتماعی و سیاسی جوامع طبقاتی مقام ویژه ای دارد، بازتاب می کنند. این بازتاب البته به تناسب عمق و شدت مخالفت آن ها با ایدئولوژی نظام سرمایه داری، شدت و ضعف دارد ولی به هر رو به طور مستمر در همه زمینه ها از فرهنگ و آموزش گرفته تا روند تولید و باز تولید نیازهای مادی زندگی جریان دارد. در یک کلام، ویژگی جنبش زنان یا فمینیسم انقلابی در این است که از یک سو با نظام حاکم سرمایه داری برای دگرگون ساختن روابط اجتماعی درگیر است و از دیگر سو علیه مظاهر مردسالاری در همه شئون جامعه نیز پیکار می کند. این دومبارزه اما به دلیل خصلت واحد خویش نه در تناقص با یک دیگر قرار دارند و نه در صحنه های

جداگانه ای انجام می گیرند بل که عناصر لازم و ضروری برای آزادی و رهایی جامعه از زیر ستم و سلطه طبقاتی می باشند. درست ندیدن این واقعیت بود که در جنبش کمونیستی سنتی نبرد علیه مردسالاری از مبارزه طبقاتی جدا گردید و در نتیجه، حل مسایل زنان به آینده ای نامعلوم که هیچ گاه فرا نرسید محول شد. این امر نه تنها کمکی به حل مسایل زنان در جامعه پس از انقلاب ننمود بلکه یکی از عوامل مهم و مؤثر در ناکامی انقلاب اجتماعی نیز بود. بنابراین، لبه تیز مبارزه زنان علیه مردان نیست بل که زنان و مردان، بویژه آن جا که مبارزه ماهیت طبقاتی می باید هر دو به عنوان اجزاء یک نبرد طبقاتی لازم و ملزوم یک دیگرند و پیروزی بر نظام سرمایه داری بدون مبارزه مشترک آن ها امکان پذیر نیست. بورژوازی درست با سوء استفاده از ویژگی های جنبش زنان است که می کوشد آن را از مبارزه طبقاتی جدا سازد تا از طریق تفکیک و تجزیه عناصر اصلی مبارزه علیه سرمایه داری، به حیات خویش ادامه دهد.

درست با چنین دیدی است که من به چگونگی سازماندهی مبارزه زنان نگاه می کنم. این سازماندهی که می تواند در زمینه های مختلف و مراحل گوناگون مبارزه اشکال و مضمون های متنوعی به خود بگیرد- اگر بخواهد واقعاً در جهت از میان برداشتن نظام مردسالار حرکت کند- راهی جز سمت گیری طبقاتی علیه نظام سرمایه داری ندارد. در ای سمت و سو است که می تواند به عنوان بخشی تفکیک ناپذیر از مبارزه پرولتاریا و سایر زحمت کشان برای تدارک جامعه ای نوین،رها و آزاد از قید و بند روابط کالایی مطرح گردد.

گذری تاریخی به نقش انقلابی زنان در جنبش‌های اجتماعی

زنان در تمام جنبش‌های عظیم اجتماعی که در تاریخ بشریت منجر به تغییرات اساسی در زندگی انسان-ها شده است، شرکت فعال داشته‌اند. در قرون وسطا، زنانی بودند که در میان فرقه‌های مسیحی رادیکال، به نوعی کمونیسم ابتدایی باور داشتند و به آن عمل می‌کردند و این امر موجب خشم ثروتمندان و سران کلیسا شده بود. در جریان انقلاب انگلستان گروه‌های رادیکال زنان تحت عنوان "برابری طلبان"، "مدافعان آزادی"، "خطباء" و ...، سهم مهمی در طرح مسایل اجتماعی و افشای نابرابری‌های حقوقی به خود اختصاص داده که بطور کلی نظم اجتماعی را زیر سوال کشیده، در پی تحقق آزادی و عدالت اجتماعی بودند. این گروه‌ها، در سال ۱۶۷۰، باتفاق سنتکا رازین Stenka Razine، یکی از مبارزان عدالت خواه رهسپار ستپ‌های روسیه شدند تا دهقانان را به قیام علیه شرایط غیر انسانی که در آن بسر می‌بردند تشویق کنند. زنان مبارز، در دوران جدید نیز در رأس توده‌های از گرسنگی به جان آمده که دست به قیام در شهرهای بزرگ تجاری اروپا زده بودند و غله‌های فئودال‌ها را ضبط کرده تا آن‌را به "بهای عادلانه" بفروشند، قرار گرفتند. در جریان انقلاب فرانسه، زنان با تظاهرات مسلحانه خود شاه را مجبور کردند در اکتبر ۱۷۸۹ به پاریس بیاید تا خواست‌های مردم گرسنه را در مقابل او مطرح سازند و در سال ۱۷۹۵ این زنان بودند که دوباره قیام علیه فقر را اعلام کردند.

نقش زنان در جنبش‌های انقلابی در روسیه

ظاهراً، برای اغلب کسانی که بر مبنای نقطه نظرهای بورژوازی مدعی فمینیسم و مدافع حقوق و برابری زنان هستند، امر اثبات شده‌ای است که در جنبش کمونیستی، بویژه در انقلاب اکتبر و دولت متکی بر نظام شورایی، هیچ توجهی به مسایل ویژه زنان نشده و اصولاً کمونیست‌ها در فکر چنین مساله‌ای نبودند و نیستند. اینان تحولات بعدی در شوروی را که در واقع پس از شکست انقلاب اکتبر و برقراری سلطه بوروکرات‌ها بر این کشور رخ داده است، به دوران انقلاب و چند سالی که کمونیست‌ها در مقابل توطئه‌های ضد انقلاب داخلی و خارجی، به تحکیم دست‌آوردهای انقلاب اکتبر مشغول بودند، تعمیم می‌دهند. مطالعه زیر که کاوشی است در اسناد تاریخی جنبش کمونیستی و مبارزات بلشویک‌ها در روسیه که چند سالی نیز از تاریخ بعد از انقلاب اکتبر را دربر می‌گیرد، خلاف آن را نشان می‌دهد. در تاریخ شوروی ما بطور کلی شاهد دو دوران کاملاً متمایز هستیم؛ یکی دوران انقلاب و دیگری دورانی است که پس از شکست انقلاب، یعنی از سال‌های ۳۰ باین سو، تحولات جامعه را رقم زده است. البته عوامل و زمینه‌های حرکت‌های قهقراپی در شوروی، در مبارزه طبقاتی در این کشور، از همان ابتدا وجود داشته است و درست همین مسایل بودند که به سهم خود موجب شکست انقلاب و از میان رفتن دست آوردهای اجتماعی و سیاسی حزب بلشویک گردیدند.

برخلاف ایده رایج، بلشویک‌ها علیرغم همه ضعف‌ها و نارسایی‌های خود در زمینه حل کامل مساله زنان، اولین و پی‌گیرترین جریان سیاسی آن دوران بودند که کوشیدند مسایل زنان را بر اساس تئوری-های مارکسیستی، در مبارزه طبقاتی و اجتماعی در دستور کار خود قرار دهند. در سال‌های اول انقلاب، با وجود مشکلات ناشی از عقب‌ماندگی‌های اجتماعی ویژه روسیه و وجود برخی جریانات محافظه کار در حزب، بیرکت مبارزه زنان بلشویک، کوشش‌های عملی دوران سازی در زمینه آزادی و رهایی زنان انجام گرفت که متأسفانه این دست‌آوردها، دیری نپاییدند و همراه با بسیاری پیش رفت-های انقلابی دیگر، طعمه نظام بوروکراتیک محصول شکست انقلاب شدند. در زیر نکات مختصری از تاریخ نبرد بلشویک‌ها در زمینه ایجاد شرایط برای رهایی زنان از قیدها و بندهای جامعه سنتی و

برابری جنسی را می‌آوریم تا دریابیم که چگونه انقلاب در مسیر خود عقب‌ماندگی‌ها و تابوهای جامعه مردسالار را دگرگون می‌سازد.

گرچه زنان روسیه طی قرن‌ها در تمام شورش‌ها، قیام‌ها و گروه‌های انقلابی شرکت فعال داشته، پیشاپیش جنبش‌های توده‌ای قرار گرفتند، با این‌همه باید منتظر سال ۱۹۱۷ بود تا جنبش زنان تحت یک برنامه تدوین شده توسط زنان انقلابی، خواست‌های آزادی‌خواهانه خود را مطرح کند. این خواست‌ها بویژه از حمایت توده‌ای در میان زنان دهقان و کارگر برخوردار شده بود. با انقلاب روس، زنان برای اولین بار در ائتلاف رهبری یک انقلاب قرار گرفتند. انقلاب اکتبر اولین انقلابی است که به زنان بدون هیچ محدودیتی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داد، برابری آن‌ها با مردان را برسمیت شناخت و با این هدف که آزادی زنان را تأمین کند، با تدوین قوانین ویژه، یک برنامه‌ی اجتماعی را به‌اجراء گذاشت.

این اولین بار در تاریخ انقلاب‌های توده‌ای بود که زنان به چنین دست‌آوردی نایل می‌شدند. این امر البته در آن دوران ساده نبود و طبعاً موجب تشدید تضادها و توسعه مبارزه در میان نیروهای اپوزیسیون نیز گردید. سوسیال‌دموکرات‌ها گرچه در حرف و در تئوری مدافع برابری زنان با مردان بودند، ولی در عمل در برابر کوشش بلشویک‌ها برای وارد کردن زنان به ائتلاف رهبری انقلاب بارها مخالفت خود را اعلام کرده بودند. با این‌همه و علیرغم همه کوشش‌های بلشویک‌ها در جهت تحقق آزادی زنان و شرکت آن‌ها در تمام ارگان‌های رهبری انقلاب، به دلیل ناپایداری در ادامه این کوشش‌ها، حزب کمونیست هرگز نتوانست رابطه میان مسایل طبقاتی با آنچه تبلور روابط اجتماعی جنسیت است، را برقرار کند. حزب کمونیست که مدعی برابری زنان بود، طی سال‌های ۱۹۳۰ و در دوران جنگ جهانی دوم و در جریان روند بازسازی کشور به بسیج توده‌ای زنان، آنطور که در سال ۱۹۱۷ بود، اهمیت چندانی نداد.

دوران انقلابی شرکت زنان در جنبش‌های اجتماعی، طی انقلاب ۱۹۱۷ و در جریان جنگ داخلی اشکال مختلفی به‌خود گرفته بود. زنان کمونیست نقش و مسئولیت‌های بزرگی در رأس سازمان‌های محلی حزب و کمیته‌های مهم استراتژیک از جمله در مسکو و سن پترزبورگ داشتند ولی به‌ندرت به مسایل ویژه زنان می‌پرداختند. در بهار ۱۹۱۸، بحث در مورد قرارداد برست - لیتوفسک با آلمان در حزب در گرفت، زنانی که متعلق به گروه "کمونیست‌های چپ" بودند با شور و حرارت چشم‌گیری در مخالفت با پذیرش شرایط تحمیلی آلمان، در این بحث شرکت کردند. در عین حال بسیاری از زنان بلشویک داوطلبانه با لباس مبدل در رأس گروه‌های پارتیزانی به مناطقی از قبیل اوکراین، که به اشغال ارتش آلمان در آمده بود، گسیل شدند تا در آنجا علیه آن به مبارزه بپردازند. زنان دیگری نیز به سازماندهی زنان در کارخانه‌ها پرداختند و در درون حزب نیز دست به انتشار نشریه‌ای ویژه مسایل زنان زدند. آن‌ها باین ترتیب می‌خواستند در عین شرکت در مبارزات اجتماعی و فعالیت‌های انقلابی حزب، مسایل ویژه خود از قبیل مناسبات عقب‌مانده در خانواده سنتی، رابطه با همسران و مساله فرزندان خویش را نیز مطرح سازند. پیش از ۱۹۱۷، زنان بلشویک مانند همه انقلابی‌ها، زندان را نیز تجربه کردند و برخی حتی فرزندان خود را در زندان به دنیا آوردند و برخی دیگر با فرزندان خود در یک سلول زندان بسر می‌بردند. رابطه فرزندان با مادران، برخلاف مردان، تناقضات و مشکلات ویژه‌ای برای زنان به همراه می‌آورد و آن‌ها را ناچار می‌ساخت از خود مایه بیشتر بگذارند.

بلشویک‌ها، تا سال ۱۹۰۵، بطور واقعی کوششی جدی در سازماندهی زنان نکرده بودند. کولانتای بارها از رهبران حزب خواسته بود تا تصمیمی برای تأسیس یک سازمان از زنان کارگر اتخاذ کنند، ولی این تقاضای او به عناوین مختلف پذیرفته نشد. بطور کلی مناسبات عقب‌مانده و به نوعی مردسالارانه در بخش‌هایی از حزب، شرایطی ایجاد کرده بود که در میان رهبران چندان علاقه‌ای به سازماندهی زنان کارگرحول مسایل ویژه آن‌ها وجود نداشت. اما، از سال ۱۹۱۰، که زنان کارگرنقش فعالی در مبارزات کارگری یافتند، توجه حزب نیز نسبت به آن‌ها جلب شد. حزب، در سال ۱۹۱۳،

در اولین بزرگداشت روز جهانی زن، متینگ‌هایی سازماندهی کرد که توده‌های وسیعی از زنان کارگر را به خود جلب نمود. در این دوران، در پرودا، نشریه ارگان حزب، بخش ویژه زنان وجود داشت و در سال ۱۹۱۴، حزب برای جلب توجه زنان انتشار نشریه‌ای به نام رابوتنیتسا Rabotnitsa را آغاز کرد. در اولین شماره این نشریه بر این واقعیت تاکید شده بود که مساله رابطه‌ی مناسبات اجتماعی جنسیت دارای اهمیت فراوانی است: "زنان آگاه سیاسی می‌بینند که جامعه به طبقات تقسیم شده است... به‌نظر آن‌ها جدایی میان زن و مرد معنای واقعی ندارد." پس از انقلاب فوریه، توسط کمیته حزب در پتروگراد، انتشار نشریه رابوتنیتسا، که در جریان جنگ متوقف شده بود دوباره آغاز گردید ولی با هرگونه سازماندهی مستقل زنان کماکان مخالفت می‌کردند و این درحالی بود که در شهرها زنان، بویژه همسران سربازان، خود به سازماندهی خویش پرداخته بودند. مبلغان نشریه رابوتنیتسا با تشکیل متینگ‌ها با شرکت ده‌ها هزار زن، توده‌های وسیعی از زنان را بسیج کردند. حزب سرانجام نسبت به پیشنهاد الکساندرا کولانتای در زمینه سازماندهی جنبش خود جوش زنان، با فرخواندن، کنفرانس زنان کارگر پتروگراد در ماه نوامبر، پاسخ مثبت داد. در این کنفرانس ۵۰۰ هیئت نمایندگی که منتخب و بیان‌گر خواست‌های هزاران زن زحمت‌کش بودند، شرکت کردند. این کنفرانس موجب شد که در میان توده‌های زنان کارگر جنبش عظیمی به هواداری از برنامه بلشویک‌ها دامن زده شود. با این همه، رهبری حزب کماکان در مورد سازمان‌یابی ویژه زنان بی‌اعتنا بود. پیشنهاد و استدلال‌های الکساندرا کولانتای مبنی بر ضرورت تشکیل کمیسیون‌های منطقه‌ای برای سازمان دهی ویژه زنان با هم با بی‌توجهی رهبری حزب مواجه شد.

طی تابستان ۱۹۱۸، کولانتای باتفاق تعداد زیادی از زنان بلشویک تقاضای برگزاری یک کنگره سراسری زنان را نمود که کمیته مرکزی سرانجام موافقت کرد تا در تمام کشور دفترهایی برای تعیین نمایندگان زنان تشکیل شود. ولی امیدواری زنان به تشکیل کنگره به دلیل شرایط جنگ داخلی نتوانست جامه عمل بپوشد. تمام شبکه‌های راه‌آهن تخریب و راه‌ها غیر قابل عبور و خطرناک شده بود. بعلاوه، کمتر سازمان محلی حزب علاقه زیادی در آن شرایط به تشکیل کنگره زنان ابراز کرده بود. تا روز افتتاح کنگره تنها چهار هیئت نمایندگی توانسته بودند حضور بیابند و صدها تلگراف از اطراف و اکناف کشور، مبنی بر تأخیر ورود نمایندگان زنان به دلیل وضع خراب راه‌ها دریافت شده بود. سرانجام هنگامی که کنگره افتتاح گردید بیش از ۱۲۰۰ نماینده زن توانسته بودند در روسیه تکه پاره شده توسط جنگ داخلی، خطرهای راه را بر خود هموار ساخته به مسکو برای شرکت در کنگره بیابند. نمایندگان کنگره طرحی در زمینه سازمانی با ثبات و دائم برای زنان تهیه کرده بودند. در سپتامبر ۱۹۱۹، این طرح توسط حزب تأیید گردید و بخش دائمی برای زنان بنام ژنوتدل Zhenotdel، تحت اتوریته کمیته مرکزی حزب تأسیس گردید که بودجه آن از طریق کمیته‌های محلی در کارخانه‌ها و روستاها تامین می‌شد. بسیاری اعضای مرد حزب در سطح محلی با این استدلال که این "تلف کردن وقت و پول" است، با ایجاد سازمان زنان مخالف بودند. آنهایی هم که موافق بودند، همه دارای نظر واحدی در این زمینه نبودند؛ برخی بر این باور بودند که سازماندهی زنان برای تربیت کادرهای آینده حزب و بسیج زنان برای حمایت از برنامه‌های آن مفید است و برخی دیگر معتقد بودند که این سازمان باید صرفاً خود را به مسایل زنان محدود سازد، بویژه زندگی روزمره آن‌ها را تغییر دهد. این تناقض در طی سال ۱۹۲۰ شدت یافت و موجب مخالفت هرچه بیشتر در سطوح تحتانی حزب و سندیکاها علیه ژنوتدل گردید. طبعاً این اختلاف‌ها تا درون سازمان زنان نیز بازتاب یافت زیرا وظایف این سازمان در عین حال که برخورد به مسایل زنان در زندگی روزمره و تشویق آن‌ها به اجتماعی کردن کار خانگی بود، تربیت کادرهای زن برای دولت و حزب نیز در زمره وظایف سازمان قرار داشت. هدف این بود که خانواده تجدید سازمان یافته کارخانگی مجانی که در واقع تحمیلی مضاعف به زنان بود جای خود را به کار اجتماعی میان زن و مرد بدهد. بسیاری از فعالان سازمان زنان نه تنها در مسایل سیاسی آموزش می‌یافتند بلکه خود را به عنوان سازمان‌دهندگان با تجربه جنبش آماده می‌ساختند. آن‌ها به فعالیت در سندیکاها، سازمان‌های اجتماعی و گروه‌های حزبی می‌پرداختند و به‌مثابه هسته‌های فعال در جهت رهایی زنان مبارزه می‌کردند. موفقیت‌های سازمان زنان ژنوتدل محصول چند عنصر مهم در

دوران پس از انقلاب اکتبر از قبیل تعهد کامل گروهی از بلشویک‌ها، وجود پشتیبانی واقعی، هرچند محدود در میان زنان کارگر در مؤسسات و کارخانه‌ها و سرانجام تضمین رهبری حزب بود. البته در فراهم کردن همه این عوامل نقش و پافشاری خود زنان، بویژه در پایه‌های حزب، تعیین کننده بود. چنین سازمانی بدون فشارهای دائمی که توسط رهبرانی چون الکساندر کولونتای دنبال می‌شد، بویژه بدون پشتیبانی زنان "رخت‌شور"، کارگران زن در صنعت بافندگی و دیگر بخش‌های اقتصادی امکان تحقق نداشت. با وجود کوشش‌های حزب برای تحقق برابری میان زن و مرد، اما فشارهایی که از پایین وارد می‌شد، نقش تعیین کننده‌ای داشته است. این سازمان نه به دلیل وضعیت رسمی آن بلکه به علت این که اولین سازمان زنان بود که با حمایتی که از توده‌های زنان زحمت کش کارگر و دهقان کسب کرد، توانست خود را تحمیل کند. این سازمان بطور مشخص مسأله جنسیت را در روابط اجتماعی قرار داد و باین ترتیب در جهت حل آن در روند رشد اجتماعی کردن زندگی کوشید. بدین سان این سازمان ارزش تاریخی مهمی به خود اختصاص داد.

هنگامی که بلشویک‌ها قدرت سیاسی را بدست گرفتند، تصور آن‌ها از آزادی زنان مبتنی بر تئوری مارکسیستی بود. بلشویک‌ها، علیرغم اختلاف نظر در مورد سازمان مستقل زنان، نسبت به برابری زنان با مردان عمیقاً باور داشتند و می‌کوشیدند تا زنان در فعالیت‌های سیاسی شرکت کامل نمایند. آن‌ها معتقد بودند که زنان زمانی می‌توانند به تساوی با مردان دست یابند که از کارخانگی مجانی رها شوند. آغاز زندگی نوین در سوسیالیسم شرایط را برای تغییر روابط میان جنسیت فراهم ساخت. همه وظایف خانوادگی و کارخانگی بطور کلی به صحنه عمومی منتقل شد. رخت‌شوی خانه‌های مشترک، کودکانستان‌ها، سالن‌های غذا خوری همگانی جای کارخانگی زنان را گرفت. کار پرداخت شده زنان باعث شد که آن‌ها در مقابل شوهر و فامیل خود استقلال اقتصادی بیابند و باین ترتیب شرایط مادی برای آزادی زنان فراهم گردید. قرار داد ازدواج که حاوی نابرابری اقتصادی است ارزش خود را از دست داد و زن و مرد باهم در یک اتحاد آزاد زندگی مشترکی را آغاز کردند. هرگاه هم که مایل بودند، به سادگی از هم جدا می‌شدند. خانواده نقش اقتصادی و تاریخی خود را از دست داد.

قبل از انقلاب، کلیسا و دولت تقریباً هیچ حقی برای زنان روس قایل نبودند و طبق قوانین جاری، زنان باید مطیع کامل شوهران خود می‌بودند: آن‌ها ناگزیر بودند با شوهر خود زندگی کنند، نام او را بر خود نهند و وضعیت اجتماعی که بسود او بود، را بپذیرند. تا سال ۱۹۱۴، یک زن نمی‌توانست شاغل باشد، گذرنامه بنام خود دریافت کند، تحصیل نماید، ملکی را بدون رضایت شوهر به‌خرد یا بفروشد و ... برخی حقوقدانان لیبرال‌ها می‌کوشیدند تا قوانین روسیه را اندکی تغییر دهند ولی هب‌چ‌گاه موفق نشدند. بلشویک‌ها بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی حتماً از آنچه این رفرم‌خواهان لیبرال ممکن بود تصور کنند، فراتر رفتند. در دسامبر ۱۹۱۷، دو حکم مختصر کلیسا را از هرگونه دخالت در امور خانواده ممنوع کرد و ازدواج مدنی را جانشین ازدواج شرعی نمود و طلاق را به خواست هرکدام از طرفین ممکن ساخت. در سال ۱۹۱۸، قوانین مشخص و کاملی در مورد خانواده باجرا درآمد و در سال ۱۹۲۷، قوانین بازهم رادیکال‌تری جای آن‌ها را گرفت. این قوانین در زمان خود، پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین قوانین در جهان بودند. در اغلب کشورهای اروپا و ایالات متحده تازه در سال ۱۹۷۰، قوانینی شبیه آنچه در مورد طلاق، در شوروی بود، به تصویب رسید ولی تا امروز هیچ کشور سرمایه‌داری هنوز قوانینی مثلاً در مورد فرزندان نامشروع، مانند آنچه در شوروی بود که برای آن‌ها حقوق کامل را پیش بینی می‌کرد، وضع نکرده است. این قوانین زندگی مشترک دو فرد بدون این‌که باهم ازدواج کرده باشند را برسمیت می‌شناخت، زنان را در امور اقتصادی خود مستقل و صاحب اختیار کامل می‌دانست. زن یا مرد کافی بود به اداره ثبت احوال مراجعه کند تا مسأله طلاق حل شود. در سال ۱۹۲۰، اتحاد شوروی اولین کشور در جهان بود که سقط جنین را قانونی کرد و بیمارستان‌ها و پزشکان می‌توانستند به تقاضای ساده افراد، بطور مجانی و در شرایط مطمئنی از نظر سلامتی آن را انجام دهند.

این قوانین موجب شدند تا رقم طلاق به نحو چشمگیری ارتقاء یابد و در سال ۱۹۲۰، اتحاد شوروی بیشترین تعداد طلاق در تمام کشورهای اروپایی را به خود اختصاص داده بود. در مسکو از هر دو ازدواج یکی منجر به طلاق شده بود. این وضعیت اما، از سال‌های ۳۰ به بعد رو به افول نهاد. در سال ۱۹۳۰، رهبری حزب تصمیم گرفت ژنوتدل Zhenotedel (سازمان اصلی زنان) را منحل نماید و کادرهایی که در رابطه با سازمان‌های زنان فعال بودند برای انجام "وظایف عمومی" به کارخانه‌ها و مؤسسات فرستاده شدند. در سال ۱۹۳۶، قانون جدیدی در مورد طلاق و سقط جنین، برنامه انقلابی آزادی زن را مورد سوال جدی قرار داد و زنان انقلابی به تدریج از صحنه سیاست و مبارزات اجتماعی کنار گذاشته شدند.

سقوط نظام حاکم بر شوروی در پایان دهه ۸۰، که دیگر کمتر اثر و نشانی از دست‌آوردهای انقلاب اکتبر را با خود داشت، وضعیت زنان را وخیم‌تر ساخت. سرمایه‌داری خصوصی در روسیه، اساسی-ترین حقوق زنان را لگدمال ساخت. در صنایع و مناطق کشاورزی بسیاری از زنان به دلیل تعطیل مؤسسات تولیدی و چپاول امکانات اقتصادی توسط کادرها و رهبران سابق و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده، ناچارند برای امرار معاش به تن فروشی، گدایی و کارهای غیر انسانی دیگر پناه ببرند. زنان را مجبور کرده‌اند دوباره خانه نشین شوند تا به "وظایف واقعی خود به عنوان یک زن بپردازند!" مطالعاتی که توسط یونیسف در سال ۱۹۹۹ در ۲۷ کشور اروپایی از جمله روسیه، انجام گرفت نشان می‌دهد که بی‌کاری و آزار زنان بطور وحشتناکی رو به رشد است.

گرچه دست‌آوردهای انقلاب اکتبر، از جمله آزادی‌ها و حقوق اجتماعی که زنان در این دوران ببرکت مبارزه و شرکت فعال خود در روندهای انقلابی، بویژه سهم مهمی که در بسرانجام رساندن انقلاب اکتبر داشتند، لگدمال نظام‌های سرمایه‌داری شدند، با این همه انقلاب اکتبر و تحولات عظیمی که در روسیه در سال‌های کوتاه انقلاب بوقوع پیوست در حافظه تاریخی زنان و مردان این کشور زنده است. انقلابی دیگر لازم است تا به این همه فقر و مذلت و نا برابری، بویژه در مورد زنان پایان دهد. بدون تردید این بار پرولتاریای روسیه باتفاق پرولتاریای سایر کشورها نظام سرمایه‌داری را به زباله دان تاریخ خواهد فرستاد و با درس‌آموزی از شکست‌های گذشته راه بازگشت آنرا سد خواهد نمود!

اگر مسایل زنان را بطور مجرد و بدون ارتباط طبقاتی و اجتماعی آن در نظر بگیریم، امری که زمینه فکری و سیاسی برخی فمینیست‌های لیبرال را تشکیل می‌دهد، مشکلات زنان بطور عام شامل همه زنان، صرف‌نظر از تعلق طبقاتی آنها می‌شود. زیرا در عرف جامعه مرد سالار بورژوازی، مساله جنسیت و این که زن به عنوان جنسیت درجه دو، از حقوق اجتماعی مساوی با مردان برخوردار نمی‌باشد، مساله پوشیده‌ای نیست. در عین حال نباید فراموش کرد که زنان بورژوا به دلیل تعلق طبقاتی به طبقه حاکم و شرکت مستقیم و غیر مستقیم در سلطه سیاسی با زنان کارگر و زحمت کش تفاوت‌های چشم گیری دارند. مضافاً، کم نیستند زنان بورژوا که در ارگانهای سرکوب دولتی از بالا تا پایین دارای مسئولیت‌های تعیین کننده‌ای هستند.

حقیقه، کارگر گونی بافی

سوت اول کارخانه را که می شنیدیم می دانستیم که تا چند دقیقه دیگر می آید
سوت دوم کارخانه، خیابان پُر از کارگرانی که با دوچرخه و یا پیاده می آمدند، می شد
سوت سوم به خانه می رسید...

برای اولین بار بود که مرا با خود سرکارش می برد
همیشه دلم می خواست ببینم چه کار می کند
وارد کارخانه شدیم، به همه می خواست بگوید که من بچه برادرش هستم
خیلی سعی کرد ولی کسی صدایش را نمی شنید
من با چشمان باز به همه جا نگاه می کردم
دستگاه های سیاه و بزرگ بالا و پایین می رفتند
سر هر دستگاهی کسی ایستاده بود و مراقب بود
از پهلوی هر کس که می گذشتیم، می گفت، یعنی داد می زد که من کی هستم،
آنها هم داد می زدند چی؟...
آنقدر صدای دستگاه ها بلند بود که کنار هم،
در گوش هم داد می زدند، ولی صدای همدیگر را نمی شنیدند
من با تعجب به صورت همه نگاه می کردم...

یا صبح زود می رفت شب می آمد و یا شب می رفت فردا صبح می آمد
نمی دانم چند ساعت کار می کرد ولی می دانم فقط برای خواب می آمد
هیچوقت آرام حرف نمی زد،
همیشه با داد و فریاد صحبت می کردو همیشه خسته بود از همه چیز
آن روز فهمیدم چرا اینطور بود...
بعضی وقت ها شب ها که خوابم نمی برد، می شنیدم که گریه می کرد،
نگران بود
می گفت دستگاه های جدید آمده می گویند خیلی ها اخراج خواهند شد
همیشه نگران بود،
اگر برادرش نبود زندگی شان خیلی سخت تر از این می گذشت
ولی برادر هم هر از چند گاهی، شب ها می آمد، شب ها می رفت
مدت ها بود به تهران رفته و مخفی زندگی می کرد...

زندگی اش رفته رفته مثل همه کارگرهای دیگر سخت تر می شد
یک بار خواستند بازنشستش کنند ولی توانست رئیس کارخانه را راضی کند و بکار ادامه دهد
چون اگر کار نمی کرد وضع زندگی بدتر از قبل می شد...

وقتی برادرش را گشتند، دیگر هیچکس را نداشت
آنقدر گریه و زاری کرد، خودش را زخمی کرد که همه صورتش را خون گرفته بود
وقتی دست هایش را گرفته بودم تا به خودش صدمه ای نزنند، آنقدر به من فحش داد و بدو بی راه
گفت...

می گفت برادرم را تو کشتی و بارها از حال رفت...
دیگر مرا نمی توانست ببیند، وقتی مرا می دید حالتش خراب می شد

بهتر دیدم وقتی می آمد تا باقی خانواده را ببیند، برای چند روزی به جای دیگر بروم...

موقع بازنشستگی رئیس کارخانه گفته بود، از موقعی که به دنیا آمده ای کار کرده ای؟ چون در یکی از خانه های کارخانه زندگی می کرد، او و کارگران دیگر را بعد از بازنشستگی از خانه به طرز فجیعی بیرون انداختند... چون کسی را نداشت، چون جایی برای رفتن نداشت، پاسدارهای رژیم اسلامی تمام وسائل اش را در خیابان میان گل و لای ریختند و خودش را بیرون انداختند... می گفتند مثل دیوانه ها در خیابان دادو فریاد می کرده...

بیست سالی از مرگ برادرش می گذشت، وقتی برای تیریک عید به خونه زنگ زد، آنجا بود و برای اولین بار بعد از بیست سال با من حرف زد، او دیگر مرا بخشیده بود، دو باره برای برادرش سوگواری کرد، با هم حرف زیادی نزدیکتر گریستیم، ولی این بار دیگر مرا بخشیده بود فهمیده بود که جلادان شاه برادرش را کشتند و قبول کرده بود که من هم همچون برادرش برای آرمان هایمان مبارزه کرده و می کنیم دیگر فهمیده بود که در مبارزه علیه رژیم های دیکتاتوری چون رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی عزیزان زیادی را از دست داده و می دهیم و مبارزه همچنان ادامه دارد اگر پدر را گشتند، فرزندانش بلند خواهند شد و مبارزه ادامه پیدا خواهد کرد...

از زمانی که دختر هفت، هشت ساله ای بود در کارخانه شروع به کار کرد، صبح تا شب و شب تا صبح، کمتر می خندید، همیشه با داد حرف می زد، گاهی شب ها در تنهایی گریه می کرد دیگر کمتر کسی از خانواده اش زنده بود...

وقتی مُرد چیزی نداشت تنها یک صندوق کوچک که در آن چند وسیله و لوازمی که به یادگار نگه داشته بود چیزهایی باقی مانده از وقتی که به ایران مهاجرت کرده بودند باکشتی از دریای خزر گذشتند و به ایران آمدند، پدر اهل باکو بود و با آنها نیامد، مادر با چهار فرزنداش با خواهران و برادران خود به ایران مهاجرت کردند... دوران سختی بود، زندگی به فقر و بدبختی گذشت... او و برادرش خیلی زود از سنین کودکی شروع به کار در کارخانه کردند...

حقیقه کارگری از کارخانه گونی بافی بود و مثل کارگران دیگر،

تنها آرزوی دنیای دیگری را داشت

تقدیم به کارگران و زحمت کشان